هوالعلیم

انهدام ارزش‌های اسلامی تحت عنوان تمدن و پیشرفت

نقشهٔ استعمار برای نابودی اسلام از طریق تهاجم فرهنگی و تضعیف حوزه‌های علمیه

سلسله‌مباحث سالک آگاه ـ مجلس پنجم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذُ بِاللَه مِن الشَّيطان الرَّجيم

بِسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صَلَّى اللَه علَى محمَّد و آلِهِ الطّاهِرين

و لَعنَةُ اللَه علَى أَعدائِهِم أَجمَعين

مِنَ الآنَ إلى يومِ الدّين

روایتی عجیب از پیامبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم راجع به کسب علم

در روایت است که:

در وقتی که جبرئیل خدمت حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بود، مردی خدمت پیغمبر نشسته بود.

جبرئیل به حضرت عرض کرد: یا رسول اللَه! این مرد تا قبل از نمازِ دیگر از دنیا می‌رود.

پیغمبر به آن مرد خبر دادند که: «جبرئیل حاضر است و چنین خبر داده که تو تا قبل از نمازِ دیگر از دنیا می‌روی.»

عرض کرد: یا رسول اللَه! من در این فرصت کوتاه به چه عملی مشغول باشم که از همهٔ کارها

بهتر است؟

رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله فرمودند: «به علم مشغول باش!»

فقط همین، تمام شد! و قبل از اینکه نمازِ دیگر برپا شود و پیغمبر برای نماز به مسجد بیایند، او از دنیا رفت.

علم نور است و روشن کنندهٔ عمل

از همین یک روایت خیلی از مطالب به‌دست می‌آید، از اینجا به‌دست می‌آید که هر عملی انسان انجام بدهد، گرچه در أعلی درجهٔ از إتقان و استحکام باشد، اگر بدون علم باشد، فایده ندارد؛ علم نور است و روشن کنندهٔ عمل است. عمل انسان هرچند زیاد باشد، امّا بدون علم، فایده ندارد و انسان را به جایی نمی‌رساند و برای انسان جز وبال و سنگینی نتیجه‌ای ندارد.

آقایان محترمی که از أعزّهٔ رفقا و از أحبّه هستند و امروز می‌خواهند به این لباس رسول اللَه ملبّس بشوند؛ این مسئله، مسئلهٔ مهمّی است که ملبّس شدن به لباس یعنی چه؟ متعهّد شدن به وظیفهٔ پاسداری از قرآن و سنّت پیغمبر و از مکتب تشیّع و از حیات و

سیرهٔ امام زمان که امروز همه به برکت میلاد آن حضرت مفتخریم.

مشاغل و کارها و راه‌های مختلفی که انسان بخواهد برای استفاده از دنیا پیش بگیرد، خیلی زیاد است؛ چرا ما بایستی در همهٔ این مشاغل، شغل علم را انتخاب کنیم و دنبال علم برویم؟ و آیا متوجّه مسئولیّتش هستیم یا نه؟ معنای پاسداری از قرآن و مکتب تشیّع چیست؟ کاری که انسان برای ظهور حضرت می‌کند و مقدّمهٔ ظهور حضرت است، چه کاری است؟ انتظار فرج که از بهترین مثوبات است، یعنی چه؟

اینها مسائل مهمّی است، خیلی مهم است! و ما حتماً باید متوجّه این خصوصیّات باشیم که خدای ناکرده در مسیری واقع نباشیم که ضدّ راه امام زمان است؛ لفظاً بگوییم امام زمان ولی عملاً با اعمال و کارهای روزمرّهٔ خود، خود را از آن حضرت دور کرده باشیم.

قرآن کتابی است ثابت؛ سنّت پیغمبر، ثابت؛ امام‌های دوازده‌گانه دارای عصمت‌اند؛ اینها مسائل خیلی مهمّی است، عصمت مسئلهٔ خیلی مهمّی

است![1] تقریباً هزار و سیصد سال از تولّد حضرت امام زمان عجّل اللَه تعالی فرجه می‌گذرد و این امام زنده را ما به عنوان امام، زنده نگه داشتیم و اعتقاد داریم و با او عشق‌بازی می‌کنیم و دلبستگی داریم؛ معنای این چیست؟ همهٔ گروه‌ها و طوائف برای خود امامی اتّخاذ کردند و آن امام هم از دنیا رفت، چرا ما گروه شیعیان قائل به این امام زنده هستیم؟ این امام زنده اثرش چیست؟ خاصیّتش چیست؟ چرا ما دست برنمی‌داریم و باز هم می‌گوییم: «امام زنده»؟! مثل سایر افسانه‌هایی که در دنیا آمد و رفت، ما هم او را کنار بگذاریم و بیاییم برای خودمان امام زندهٔ دیگری انتخاب کنیم؛ چرا دوازده امامی هستیم؟ چرا إثناعشری هستیم؟ آیا این مسائل، مسائل سطحی و اعتباری است، یا مسائل عمیقِ ریشه‌ای و حقّ است و شیعه بر اساس آن مکتب درست کرده و بر اساس این مکتب پافشاری کرده و می‌کند؟

مورد تهاجم قرارگرفتن شیعه در دنیا به دلیل

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۵.

گفتن: حق!

شیعه زندان‌ها کشیده، بالای دارها رفته، شکنجه‌ها دیده است، بدن‌های زندهٔ آنها را در زیر جِرزها چیدند و روی آن عمارت ساختند و بالا رفتند، در قعر زندان‌های نمناک در جنب دجلهٔ بغداد، سالیانی را گذراندند که در آن زندان‌ها روز را از شب تشخیص نمی‌دادند، و آب در تهِ این زندان‌ها به طوری بود که با فضولات آنها مخلوط می‌شد و آب برای وضو نداشتند؛ چرا؟

برای اینکه شیعه می‌گوید: «حق!» فقط به همین خاطر است و غیر از این چیزی نیست! شیعه می‌گوید: حقّی هست و حق، حقّ است و غیر حق، باطل؛ و انسان بر اساس طرفداری از حق، هر جایی را که می‌بیند با آن حق زاویه پیدا کرده و نوَسان دارد، تبعیّت نمی‌کند. همین؛ غیر از این که چیزی نیست! و الآن هم که فقط گروه شیعه در دنیا مورد حمله و تهاجم هستند، به همین دلیل است که شیعه می‌گویند: «حق!»

عدم ترس استعمار از دُوَل اسلامی غیر شیعه

ولی سایر فِرَق اسلام، حق نمی‌گویند؛ هر کسی

که بیاید و زمامداری کند، او را اُولی‌الأمر و واجب‌الطّاعة می‌دانند![1] و در فتوای فقهایشان هم هست:

شما نمی‌توانید مخالفت کنید و به آنها ایراد کنید، گناهشان مال خودشان است و ثواب اطاعتی که شما از آنها می‌کنید، مال شما است.[2]

و لذا اصلاً دُوَل کفر و استعمار نسبت به آن دُوَل اسلامیِ غیر شیعه ترس و باکی ندارند؛ یک حاکم از خودشان بر سر آنها می‌گمارند و تمام سرمایه‌های آنها را می‌برند؛ چون موافق مرام و مسلک خود آنها است.

آنها از شیعه ترس دارند که می‌گوید: حق! و این حق، مسئلهٔ خیلی مهمّی است که هر وقت مطلبی را ببینند که با آن حق معارضه دارد، در صدد قیام و اقدام برمی‌آیند؛ و کار آن دول استعماری هم که جز خیانت چیزی نیست، آنها که نمی‌آیند خودشان را متحقّق به حق کنند، نمی‌آیند در برابر حقّ تسلیم

---

[1] رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۸.

[2] السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۵۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۰، ص ۲۷۸.

باشند، نمی‌آیند خضوع و خشوع پیدا کنند، نمی‌آیند سلامت نفس پیدا کنند تا با اینها بتوانند بسازند.

بنابراین، دُوَل شیعه اصلاً نمی‌توانند با آنها آشتی کنند؛ چون اینها حق‌اند و آنها باطل. بنابراین آنها دست از شیطنت خود برنمی‌دارند أیًّا ما کان[1]؛ در اینجا شیعه هم باید بیدار باشد و دست از حقّش برندارد أیًّا ما کان. و الاّ اگر بنا بشود هر روز رنگی از مذهب خود را ببازد و تسلیم آنها بشود، و آنها هم قدم به قدم بیایند جلو؛ دیگر برای اسلام و برای قرآن و برای تشیّع، هیچ نمی‌ماند، نه تنها رسم و واقعیّت، بلکه اسم هم نمی‌ماند، حقیقتی هم نمی‌ماند؛ و این خلاف نظر امام زمان است!

کنار زدن امام زمان، با اعمال خودمان

آن امام زمانی که ما معتقدیم و همه معتقدند و در دعاها برای تعجیل آن حضرت دعا می‌کنند، آن امامِ زمانی است که متحقّقِ به حق است. اگر الآن ما متحقّق به حقّ باشیم، واللَه همین الآن ظهور می‌کند؛ ولی ما با این اعمال خودمان او را کنار می‌زنیم و از

---

[1] یعنی: به هر شکلی که باشد. (محقّق)

صحنه خارج می‌کنیم، و اگر هم ظهور کند هزار ایراد بر کارهای او می‌گیریم و او را شخص لایق حکومت و زمامداری نمی‌دانیم! و او را با فرمول‌های اصولی و اجتهادی در برابر احکام غیبیّهٔ او، محکوم می‌کنیم! چون زمینهٔ کلّی برای ظهور او آماده نیست، و ما او را نمی‌پذیریم و رد می‌کنیم؛ او هم با التماس ما ظهور نمی‌کند و دنبال ما نمی‌گردد. بدانید که او عزیز است به عزّت خدائی:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾.[1]

حالا ما واقعاً دنبال امام زمان می‌گردیم یا نه بر طبق اصل تعبّد و تقلید از نیاکان و اجداد [از ایشان پیروی می‌کنیم]؟! اگر این دوّمی باشد که خیلی اهمیّت ندارد، ما اگر شیعه هم نشویم و سنّی باشیم، اگر مسلمان هم نشویم و یهودی و نصرانی باشیم، زیاد تفاوتی ندارد؛ زیرا که آراء و مذاهب، مختلف است و هرکسی چیزی را می‌گیرد و دنبال آن می‌رود

---

[1] سوره منافقون (٦٣) آیه ٨. امام شناسی، ج ٥، ص ١٢٧:
«عزّت اختصاص به خدا و رسول خدا و مؤمنین دارد، و لیکن منافقین نمی‌دانند.»

و با آن اُنس دارد و سرگرم است. و اگر بنای تحقّق به حق نباشد، ما چه داعی داریم که بر خصوص این امام زمان بایستیم؟ شب نیمهٔ شعبان غسل کنیم، تا به صبح بیداری بکشیم، عبادت کنیم، به کارها و سنّت مشغول باشیم، و بر میلاد او خوشحالی کنیم، و بر فرج او انتظار داشته باشیم، و انتظار فرج را اعظم از مثوبات بدانیم؛ اینها برای چیست؟ اینها برای تحقّق به حق است، و غیر از تحقّق به حق هیچ نیست.

لزوم رواج لغات قرآن در زندگی مسلمانان

اگر ما از قرآن دور باشیم، امام زمان از ما دور است! همهٔ آیات قرآن حجّت است، و برای زمانی دون زمانی نیست، ما همیشه باید با قرآن آشنا باشیم، باید قرآن را حفظ کنیم، باید با قرآن سر و کار داشته باشیم، باید به معانی قرآن آشنا باشیم، لغات قرآن باید در زندگی ما رواج داشته باشد! لفظِ جمعه و جماعت و اجتماع و جمعیّت و مَجمع و مجتمع و جامع، اینها الفاظی است که باید در لفظ و کلام ما دائر باشد؛ چرا؟ برای اینکه ما «جمعه» داریم، نه آدینه! جمعه یعنی: یومٌ یَجتَمِعُ فیهِ النَّاس للصَّلاةِ الجُمعَة و یَخطِبُ الخَطیبُ و

يُصَلِّی الصَّلاةَ رَکعَتَین. پیغمبر این را یوم الجمعة نامیدند. قبل از رسول خدا روز جمعه را یومُ العروبَة می‌گفتند. وقتی که آیات قرآن نازل شد، و نماز جمعه در جمعه نازل شد، و لازم شد که مردم در روز جمعه اجتماع واحدی کنند، لفظِ عروبَة به یوم الجمعة برگشت.[1] الآن تمام دُوَل مسلمینِ دنیا روز جمعه را یوم الجمعة می‌گویند، و دیگر هیچ‌کس یومُ العروبَة استعمال نمی‌کند، آن تمام شد. ما باید این لفظ را بگیریم و باید لفظ جامع و اجتماع در لفظ ما باشد و تغییری ندهیم؛ چون با تغییر دادن خیلی ضرر می‌کنیم.

آستان قدس رضوی بنیادی دارد به نام: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی. عزیز من، بنیاد پژوهش‌ها یعنی چه؟! چه ایرادی داشت که به‌جای این بگذاری: مجتمع تحقیقات اسلامی؟! چرا مجتمع را برداشتی؟! چرا لفظ تحقیقات را برداشتی؟! پژوهش یعنی چه؟!

اینها خودشان نمی‌فهمند چه بلایی به سر

---

[1] رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰٤.

خودشان می‌آورند؛ ولی من می‌بینم که اینها سیاست زننده و تند و خشن و از جا برکَننده و ویران‌کُنندهٔ استعمار است!

فرهنگستان رضاخان و تغییر لغات عربی به فارسی

آقاجان! آن گلادستون که گفت:

«تا قرآن روی زمین باشد، ما بر سرزمین‌های مسلمان‌نشین غلبه پیدا نمی‌کنیم!»

این همان حرف است که امروز پیاده می‌شود. چهل سال پیش هم همین‌طور بود، پنجاه سال پیش هم همین‌طور بود، سیاست کلّیه که آمد در ایران و این دانشکدهٔ ادبیات و امثال اینها را تأسیس کرد و رضاخان فرهنگستان درست کرد و شروع کردند به تغییر لغات عربی به لغات فارسی، برای همین جهت بود که لفظ جمعه برداشته بشود، لفظ اجتماع برداشته بشود، تحقیقات برداشته بشود و به جای تحقیقات، پژوهش بیاید، به جای مجتمع یا اجتماع یا مجمع، بنیاد بیاید.[1]

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ٦، ص ١٧٧؛ رسالهٔ نوین، ص ٩٠.

ما از قرآن چه ضرری دیدیم که می‌خواهیم خودمان را با دست خودمان از قرآن دور کنیم؟! مدام بگوییم به نام قرآن، به نام قرآن؛ امّا عملاً می‌زنیم بر سر قرآن!

ماه‌های اسلامی: دوازده ماه قمری طبق آیه قرآن

آخر یعنی چه؟! لفظ رمضان مگر در قرآن نیست؟! ﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾،[1] ﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرٗا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ﴾.[2]

ماه‌ها و سال‌های اسلامی، ماه‌های قمری است، دوازده ماه قمری است؛ سال اسلامی، رمضان و شوّال و ذوالقعده و ذوالحَجّه و محرّم و صفر و... است. چرا ما باید اینها را تبدیل به اردیبهشت و خرداد و تیر ماه و... بکنیم که سال‌های مجوسی و سال‌های اَوِستایی است؟! چرا ما ماه‌های قمری را برداریم و به‌جایش اردیبهشت و خرداد بگذاریم؟! چرا سال قمری را برداریم و به‌جایش سال شمسی

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵.

[2] سوره توبه (۹) آیه ۳۶.

بگذاریم؟! عزیز من! منظور قشنگ بودن اردیبهشت و خرداد و... نبود، آن‌کسی که این حرف‌ها را در میان ما آورد، خیلی بیدار بود!

این رسالهٔ نوین را که حقیر دربارهٔ سَنوات شمسی و عدم اعتبار آن از نقطهٔ نظر اسلام و بنای اسلام بر ماه‌های قمری نوشتم، مطالعه می‌کنید یا نه؟ کدام کسی است که مطالعه بکند و بتواند به یک حرفش اشکال کند؟! این قرآن است که می‌گوید: مسلمان‌ها! باید ماه‌هایتان را ماه‌های قمری بگذارید؛ و الاّ می‌خورندتان و می‌بلعندتان! خیلی خیلی روشن! کما اینکه بلعیده‌اند و نمی‌فهمیم چطور بلعیدند!

اعتراض مرحوم مدرس به تبدیل ماه‌ها و سال‌های قمری به شمسی در مجلس

مرحوم مدرّس ـ رحمة اللَه علیه ـ را در روز بیست و هفتم ماه رمضان در تُرشیز زهر دادند و بعد هم عمامه‌اش را بر گردنش پیچیدند و خفه‌اش کردند. مرحوم مدرّس مرد زنده، با فهم، با ادراک، عارف به سیاست انگلستان، عارف به سیاست دُوَل کفر، مردی بود که به دنیا متوجّه نبود، گول نخورد و

تا آخر هم گول نخورد.

ایشان در مجلسی که خواستند ماه‌های اسلامی را به ماه‌های اردیبهشت و اینها برگردانند، اعتراض کرد. تقی‌زاده که از همان فراماسونرهای معروف و مشهور و از همان مَلاعینی بود که فتوای به دار کشیدن شیخ فضل‌اللَه نوری را امضاء کرد، و قاضیِ محکمه: شیخ ابراهیم زنجانی هم حکم کرد و شیخ فضل‌اللَه را به دار کشیدند. آن مرد عالم، مجتهد، عادل، مرجع تقلید وقت؛ شیخ فضل‌اللَه نوری عالم عادی نبود، مرجع بود!

پدر من گفت:

من که تحصیلاتم در نجف و سامرّاء و کربلا تمام شد و آمدم طهران، یک روز به پدرم مرحوم آقا سیّد ابراهیم گفتم: در طهران کسی هست که من بروم از درس او هم استفاده کنم؟ ، به کارهای علمی که مشغول هستیم، یک درسی هم برویم. پدرم به من گفت: «برو درس شیخ (شیخ فضل‌اللَه).»

این حرف برای من گران آمد که ما که در آنجاها اساتیدی مثل آقا میرزا محمّدتقی شیرازی و امثال اینها را طیّ کردیم و از شاگردان او بودیم، حالا

پدر من می‌گوید: برو درس شیخ! این شیخ مثلاً چه فضلی دارد که پدر من می‌گوید؟! تعبّداً رفتم؛ ولی در اطاق درس ننشستم، بیرون نشستم که یک درس او را گوش کنم و ببینم که ایشان چه قسم وارد بحث می‌شود، و خلاصه اگر پسندیدم بروم، و اگر نه... . ایشان قَسم می‌خورد که چنان وارد مبحث شد و چنان خروج از مبحث پیدا کرد که تحقیقاً از هیچ‌یک از أعاظم و مراجع نجف و کربلا کمتر نبود.

امضاکنندگان حکم اعدام شیخ فضل‌الله، تغییردهندگان ماه‌های قمری به شمسی!

آن‌وقت آمدند و به همین تبلیغات دست زدند و شیخ فضل‌اللَه را دار زدند، و همین آقای تقی‌زاده که ماه‌ها را به ماه‌های فلان برگرداند، حکم به دار زدن او کرد و تمام شد؛ و همین‌طور مردم هم می‌گفتند: حالا یک شیخی بوده و خلاف مصلحتِ وقت عمل می‌کرده، او را به دار زدند! و به طوری شیخ فضل اللَه را در افکار عمومی، مردِ عامی و کم اهمیّت جلوه دادند که تاریخ‌های مشروطیّت در این‌باره نوشتند؛ و خلاصه شیخ را یک مرد خائن و کم‌فهم و خودخواه جلوه دادند!

یک روز در زمان سابق، من به یکی ازکتابخانه‌های طهران رفته بودم که کتاب بخرم، بعضی از اساتید دانشگاه هم آنجا بودند و دیدند که من دارم شیخ را تقویت می‌کنم؛ اینها تعجّب می‌کردند و می‌گفتند:

«واقعاً شما دربارهٔ شیخ چنین هستید؟ شیخ را خائن نمی‌دانید؟ این دم و دستگاه و این خونریزی‌هایی که به عنوان مشروطیّت، و بعد به عنوان مخالفت و... شد، برای شخصیت شیخ نبود؟!»

اصلاً تعجّب می‌کردند که کسی این‌طوری پیدا بشود!

ولی شیخ را به دار زدند! همین تقی‌زاده که تمام سیاستِ امور در دست او بود، بعد از آن تلگراف مهمّ دویست کلمه‌ای که مرحوم آخوند ملاّ محمّدکاظم خراسانی به انشاء مرحوم نائینی، به طهران زد که:

«باید این‌کسانی‌که آمدند و این جنایات را کردند، تبعید بشوند!»[1]

---

[1] متن اعلامیه به نقل از اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، ایرج افشار، ص ۲۰۷:

«مقام منیع نیابت سلطنت عظما، حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم،

علی کلّ تقدیر، تقی‌زاده دید دیگر طوری است که نمی‌تواند در ایران بماند، فرارکرد و به ترکیه رفت.

نامه ادوارد براون به آخوند خراسانی

الآن در مجلّهٔ یادگار (نویسنده: عبّاس اقبال آشتیانی) در تاریخ ضبط است که: در همان وقت إدوارد براون از کمبریج، یک کاغذ خیلی مفصّل برای آخوند ملاّ محمّدکاظم خراسانی به نجف می‌فرستد که:

مجلس محترم ملی، کابینه وزارت، سرداران اعظم:

چون ضدّیت مسلک سیّد حسن تقی‌زاده ـ که جدّاً تعقیب نموده است ـ با اسلامیّت مملکت و قوانین شریعت مقدّسه، بر خود داعیان ثابت، و از مکنونات فاسده‌اش علناً پرده برداشته است؛ لذا از عضویّت مجلس مقدّس ملی و قابلیّت امانت نوعیّهٔ لازمهٔ آن مقام منیع بالکلّیه خارج، و قانوناً و شرعاً منعزل است.

منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت و ملت بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و امناء دارالشّورای کبری و قاطبه امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظّمه ملیّه و طبقات ملت ایران ـ ایدهم الله بنصره العزیز ـ واجب، و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم، و اندک مسامحه و تهاون حرام و دشمنی با صاحب شریعت علیه السّلام.

به‌جای او امین دین‌پرست وطن‌پرور و ملت‌خواه صحیح‌المسلک انتخاب فرموده، او را مفسد و فاسد مملکت شناسند. و به ملت غیور آذربایجان و سایر انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عزّ اسمه را اخطار فرمایند. و هر کس از او همراهی کند در همین حکم است.

و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، و بجمیع ما رقم.

قد صدر الحکم من الأحقر عبدالله مازندرانی،

و قدر صدر الحکم من الأحقر الجانی محمّدکاظم خراسانی بذلک»

مردم قیام کردند، ولی الآن حیف است وجود تقی‌زاده در ایران نباشد و در آنجا تنها بسر ببرد؛ من از حضرت‌عالی تقاضا دارم که دستور بفرمایید که بتواند به مقرّ خود برگردد و به کارهای خود مشغول بشود![1]

در آن‌وقت تقی‌زاده یک آدم مثلاً ملّی و خوش‌فهم و غیور و پرکار حساب می‌شد؛ امّا بعد که حکومت را در دست گرفتند، همهٔ مخالفین را محو و نابود ساختند.

شهادت مدرّس در بیست و هفتم ماه رمضان با زبان روزه

مدرّس را در بیست و هفتم ماه رمضان یک هزار و سیصد و پنجاه و شش هجری قمری بعد از ده سال تبعید در خواف، در تُرشیز (کاشمر امروزی) آوردند و چند روزی نگه داشتند و در همان‌جا زهر دادند. مرحوم مدرّس به آن کسانی که مأمور قتل او بودند گفت:

«صبر کنید من به آفتاب نگاه کنم و ببینم شما که می‌گویید این قندآب را من بخورم، آیا آفتاب

---

[1] مجلّه یادگار، سال اوّل، شماره ۲، مهر ۱۳۲۳ هـ . ش.

غروب کرده تا من روزه‌ام را بخورم یا نه؟»
گفتند: «آقا چشمت ضعیف است، آفتاب غروب کرده است!»

پرده را کنار زدند، دید آفتاب غروب نکرده است. گفتند: «نه آقا، حتماً باید بخوری! حتماً و حتماً!» ایشان آن زهر را خورد ولی زهر اثر نکرد! چند نفر از این گردن‌کلفت‌ها، سروان بیگلر بیگی، میرزا محمّد آدمکش معروف ترشیز، و چند نفر دیگر برخاستند و به جان سیّد افتادند، عمامه‌اش را برگردنش پیچیدند و خفه‌اش کردند، و همان شب بردند سر تپّه و دفنش کردند. این وضعِ کشتن او بود. مدرّس در ماه رمضان، یک ماه روزه گرفته بود. و در این ماهِ آخر هم چون با زبان روزه در زندان خواف بود و از غذای زندان نمی‌خورد، با نان و ماستِ شب‌ها روزه می‌گرفت!

ولی اینها در این مجلّه هیچ اسمی از رمضان و از روزه و از بیست و هفتِ رمضان نیاوردند، از یک هزار و سیصد و پنجاه و شش قمری نیاوردند! در مجله دارد که: «در دهم آذر ماه یک هزار و سیصد و شانزده!» آیا اینها عنوان مخالفت با رمضان

نیست؟! اینها از بیخ زدن قرآن نیست؟!

قرآن که می‌گوید: ﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرٗا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ﴾[1]، همین معنایی بود که وقتی در مجلس خواستند برگردانند، مدرّس اعتراض کرد و گفت:

«آقا، ما محرّم و صفر می‌خواهیم!»

همین تقی‌زاده بعد از اینکه در وهلهٔ اوّل به شمسی برگردانده بودند و عنوان حَمَل و ثور و جوزا به آن داده بودند، گفت:

«آقاجان، محرّم و صفر برای أعمال دینی خودتان باقی باشد؛ ما برای امور سیاسی به اردیبهشت و خرداد برمی‌گردانیم!»[2]

آقاجانِ من! اگر ما می‌خواهیم مسلمان باشیم باید این‌طوری اهل حق باشیم! مدرّس در بیست و هفتم رمضان با زبان روزه کشته شد، برای اینکه اهل حق بود!

آقاجان! صحبتِ از بین بردن زمان وفات مدرّس

---

[1] سوره توبه (۹) آیه ۳٦.

[2] جهت اطّلاع بیشتر بر جریان تبدیل تاریخ قمری به شمسی رجوع شود به امام شناسی، ج ٦، ص ۱۷۹ ـ ۱۹۱؛ رسالهٔ نوین، ص ۹۹ ـ ۱۰۹.

نیست، اینها اصلاً می‌خواهند عنوان تاریخ را عوض کنند، می‌خواهند رمضان را بردارند، می‌خواهند اصلاً محرّم را نسخ کنند! می‌خواهند به‌جای ماه‌های اسلامی، همان ژوئیه و فوریه و آگوست و امثال اینها را بیاورند! شما خیال می‌کنید این کارها برایشان خیلی خیلی مهم نیست؟! در سال گذشته: یک هزار و چهارصد و چهارده هجریّه قمریّه، صدمین سال رحلت آیة اللَه مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی را گرفتند؛ درحالی‌که از فوت آن مرحوم یک‌صد و سه سال می‌گذشت، نه یک‌صد سال! آخوند در بیست و هشتم ماه شعبان یک هزار و سیصد و یازده در کربلا فوت کرد؛ صدمین سالش، بیست و هشتم شعبان یک هزار و چهارصد و یازده است. اینها نیامدند سالگرد او را یک هزار و چهارصد و یازده بگیرند؛ سه سال رویش انداختند و در یک هزار و چهارصد و چهارده ـ همین سال گذشته ـ گرفتند؛ چرا؟ برای اینکه هر صد سال شمسی، صد و سه سال قمری است ـ به حساب دقیق، درست هر سی و سه سال و خرده‌ای قمری، یک سال با شمسی تفاوت پیدا می‌کند ـ آیا این سالگرد آخوند را از قمری به

شمسی انداختن، خلاف اسلام نیست؟!

﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرٗا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ﴾مُرد؟!

﴿إِنَّمَا ٱلنَّسِيٓءُ زِيَادَةٞ فِي ٱلۡكُفۡرِ﴾،[1] در قرآن وجود ندارد که این کار کفر است؟! نسیء (یعنی عقب انداختن) کفر است و این کار را نکنید!

حالا می‌خواهند سیصدمین سال رحلت مرحوم مجلسی را ده سال رویش بیندازند؛ چون مرحوم مجلسی در یک هزار و صد و ده [فوت کرد]، باید یک هزار و چهارصد و ده ـ که پنج سال پیش بود ـ سیصدمین سالش باشد و صحبت بود که بگیرند، ولی یک حرف‌هایی پیش آمد که منصرف شدند! برای چه منصرف شدند؟ برای اینکه ده سال بعد و به حساب شمسی بگیرند.

می‌فهمید مطلب چیست؟! ، بنابراین شما دیگر توقّع دارید که وفات امیرالمؤمنین...! وفات امیرالمؤمنین هم چه فرق می‌کند با مجلسی؟ امیرالمؤمنین هم یک امام بود و حالا چه اشکال دارد

---

[1] سوره توبه (۹) آیه ۳۷.

انسان در بیست و یکم رمضان نگیرد، هفدهم آذر بگیرد؟! شهادت سیّدالشّهداء علیه السّلام در دهم محرّم چیست؟! روی حساب دقیقی که ما حساب کردیم، بیست و پنجم سرطان می‌شود ـ حَمَل، ثور، جوزا، سرطان؛ فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر ـ بیست و پنجم تیر سیّدالشّهداء از دنیا رفت، خیلی هم بهتر است؛ چون اوّل تابستان است و مردم می‌بینند که امام حسین علیه السّلام در گرما کشته شده است!

سرقت دین و قرآن و ناموس شیعیان به عنوان تمدّن و پیشرفت و فرهنگ ملّی

می‌دانید این کارها برای چیست؟ این کارها روی حساب دقیقی عمل می‌شود، اینها می‌آیند و سر ما کلاه می‌گذارند و ما را خواب می‌کنند، ناموس را می‌برند، دین را می‌برند، قرآن را می‌برند، همه چیز را می‌برند؛ به عنوان تمدّن، به عنوان پیشرفت، به عنوان فرهنگ، به عنوان زنده کردن زبان. می‌گویند: «زبان باید زنده بشود!» کدام زبان؟ زبان رستم و افراسیاب؟! زبان زند و اَوستا؟! یا زبان قرآن؟ اگر می‌گویید: زبان افراسیاب و از ملیّت صحبت می‌کنید، پس دیگر این مسئلهٔ قرآن و اسلام و بسیج

و این حرف‌ها چیست؟! آقاجان! اگر صحبت از این‌طرف است، آن ملیّت را ترویج می‌دهید به عنوان مخالفت با اسلام! هرکسی که می‌گوید: مخالفت با عرب و زبان عربی؛ این مخالفت با اسلام است در قالب مخالفت با عرب! زبان عربی باید زبان اوّلیّهٔ هر مسلمانی باشد؛ چون زبان قرآن و زبان نهج البلاغه است و هر مسلمانی باید با قرآن و نهج البلاغه آشنا باشد.

حالا می‌آیید ویژه‌نامهٔ ستاد بزرگداشت سالگرد شهادت آیة اللَه شهید... می‌زنید؟! ویژه‌نامه چیست؟! ستاد چه لغتی است؟ ستاد در کدام لغت فارسی اصیل آمده است؟ آیا ستاد غیر از لغتِ لاتین است که شما استفاده می‌کنید؟! ستادِ فلان! آمدید در اینجا و نظیر اینجا لغت لاتین را اضافه کردید، اشکال ندارد؟ زبان‌سازی و ملیّت نیست؟ امّا لفظ اجتماع و... مغایر ملیّت است؟!!

اگر به‌جای ویژه‌نامهٔ ستاد، می‌نوشتید: نامهٔ مخصوصِ مرکز بزرگداشت؛ چه اشکالی داشت؟! امّا برای اینکه قرآن را کنار بزنند، می‌گویند: این لفظ

را کنار بزن! این لفظ، لفظ أجنبی است، لفظ جمعه أجنبی است، لفظ خصوصیّت أجنبی است، لفظ اجتماع، رمضان و محرّم و... أجنبی است؛ و ما باید از أجنبی کناره‌گیری کنیم! اینها أجانب‌اند![1]

پس همان سیاست و همان نقشهٔ کلّی که در زمان رضاخان داشت عملی می‌شد، الآن بدون اینکه ما بفهمیم دارد عملی می‌شود؛ چون آن دست‌های عملی کننده، دست‌های مرموزی است که می‌آید و ما را به دست خودمان خواب می‌کند و ما هم نمی‌فهمیم و خیال می‌کنیم که فقط تغییر دادن لغت است. وا أسفاه!

بخشی از مقالهٔ علی دشتی راجع به فردوسی

تحقیقاً سی و پنج یا سی و شش سال پیش و در همان اوائل انتخابات و آن قضایای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که علی دشتی در آن مجلّهٔ راهنما مقاله‌ای دربارهٔ فردوسی آورده بود. من اجمال آن مقاله را در جلد چهارم نور ملکوت قرآن که در بیان

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر بر لزوم حفظ لغت قرآن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٤٢.

عربیّت قرآن و ترویج و ترغیب به زبان عربی است، آورده‌ام؛[1] و إن‌شاءاللَه بعد از چاپ، به دست آقایان خواهد رسید. این علی دشتی در آنجا صاف و روشن می‌گوید:

یک مطلبی است که من می‌خواهم به دانشجویان و بزرگان و اساتید ابلاغ کنم. تا به حال، دائماً به ذهنم می‌گذشت که ابلاغ کنم ولی خودداری می‌کردم؛ ولی الآن دیگر بایستی این را ابلاغ کنم، و آن این است که هرکسی از فردوسی یک تعریفی کرده است، ولی به نظر من یک چیزی رسیده که از همهٔ آنها لطیف‌تر و دقیق‌تر است؛ و باید بچّه‌ها و دانشجویان ما متوجّه این جهت بشوند.

حمله‌هایی که بر ایران و بر ملیّت ما شد، خیلی حمله‌های مختلفی بود؛ حملهٔ اسکندر، حملهٔ مغول و... ولی آنها یک حملات نظامیِ بی‌پایه بود که چند سالی دوام نکرد و از بین رفت.

امّا حملهٔ عرب! حملهٔ عرب بود که ما را از پا درآورد و به خاک سیاه نشاند، و چه کرد و چه کرد. چرا؟ برای اینکه حملهٔ عرب توأم با خویِ تفاخرجویِ آنهاست ولی در لباس مذهب و

---

[1] نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٤٦ ـ ١٥٢.

دیانت؛ لذا آمد و به عنوان مذهب و دیانت ریشه گرفت به‌طوری‌که نتوانستند این را برگردانند. حملهٔ اسکندر از بین رفت، مغول‌ها چند سالی بیشتر نبودند و بلکه خودشان هم برگشتند و مسلمان شدند؛ امّا این حملهٔ عرب که توأم با دیانت بود، ماند.

یگانه کسی که با این حمله مبارزه کرد، فردوسی است که سی سال زحمت کشید و شاهنامه ساخت و در این شاهنامه گفت: «ای مردم! شما اصل و ریشه دارید، شما ملیّت دارید، شما رستم و زال و افراسیاب و کیخسرو و... دارید!» و این خدمتی که فردوسی به ملیّت ایران کرد، ابداً کسی نکرد! و همه باید متوجّه این مسئله باشند.

می‌دانید علی دشتی کیست؟ من به شما معرّفی کنم؟ علی دشتی کسی نیست که من معرّفی‌اش کنم، علی دشتی همان کسی است که با علی‌نقی منزوی، پسر حاج شیخ آقابزرگ طهرانی، دو نفری کتاب بیست و سه ساله را بر علیه پیغمبر نوشتند، و پیغمبر را در این بیست و سه سال، مسخره و هزل و خائن دانستند! کتاب بیست وسه ساله را علی دشتی و ایشان، دو نفری با هم نوشتند؛ و سند هم بر این

جهت هست، سندهای چاپ شده هم هست.[1]

علی دشتی نور چشم انگلستان بود! حالا می‌بینیم که همان حرف علی دشتی، الآن هم هست! فردوسی را بالا ببریم! و این چنین است و آن چنان است!

ملیّت ایرانی و عرب و عجم در منطق قرآن معنی ندارد

اگر شما زبان و ملیّت قرآن را می‌خواهید، مگر قرآن نمی‌گوید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ﴾.[2] پس ایرانی، عرب، عجم، سفید، سیاه، این حرف‌ها در منطق قرآن معنا ندارد! چرا شما وقتی به این آیات می‌رسید، شروع می‌کنید به خطابه؛ امّا آنجا که می‌رسید، می‌گویید ملیّت و فردوسی و امثال اینها...؟!

رستم کیست؟! زال چیست؟! ملیّت چیست؟! ملیّت در مقابل حکومت قرآن یعنی چه؟ زال و رستم را با علیّ بن أبی‌طالب یکی کردن، و بعد او را مقدّم کردن یعنی چه؟! یا بگویید کفرِ کفر، یا بگویید اسلامِ اسلام؛ یا زنگیِ زنگی، یا رومیِ رومی!

---

[1] رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٥١.

[2] سوره حجرات (٤٩) آیه ١٣. نور ملکوت قرآن، ج ٣، ص ٧٥:
«ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و به دستجات و قبایل مختلف منقسم کردیم تا در اثر این اختلاف شناخته شوید؛ تحقیقاً گرامی‌ترین شما نزد خداوند کسی است که تقوایش افزون باشد.»

مصاحبه با مجسمهٔ فردوسی و بیگانه دانستن اسلام

حدود دو، سه سال قبل در برنامهٔ نوروزی، گویا برنامه‌ای تحت عنوان: مصاحبه با مجسّمه‌های طهران، که اگر بخواهیم با مجسّمه‌ها صحبت کنیم، چه می‌گویند؟ خبرنگار می‌آید به مجسّمهٔ فردوسی سلام می‌کند و می‌خواهد با این مجسّمه مصاحبه کند.

خبرنگار: بینندگان عزیز، توجّه کنید! اکنون می‌خواهیم با حکیم ابوالقاسم فردوسی، سخن‌سرای فلان و فلان مصاحبه‌ای داشته باشیم.

سپس خبرنگار از نردبان بالا رفته و به مجسّمهٔ فردوسی سلام کرد، او پاسخ نگفت؛ سپس رو به حضّار کرده و گفت: نمی‌دانم چرا جواب سلام مرا نداد؟! سپس رو به فردوسی کرد و گفت: سلام علیکم! دو بار، سه بار، سلام علیکم!

بعد از او پرسید: می‌شود بگویید چرا جواب سلام من را نمی‌دهید؟

فردوسی: سلام یعنی چه؟!

این مُصاحِب می‌گوید: پس من چه بگویم؟

فردوسی: درود بر شما! (یا مطلبی قریب به این مضمون)

خبرنگار بعد از قبول دستور فردوسی و عمل به آن، به او خطاب کرد و گفت: من برای مصاحبه به خدمت شما آمده‌ام! و باز دید او پاسخ نمی‌دهد؛ علّت را پرسید. فردوسی گفت: مصاحبه یعنی چه؟!

ـ پس چه بگویم؟

فردوسی گفت: بگویید گفت و شنود.

و هکذا چند مطلبِ مشابه را مطرح نمود، و او لغات فارسی را به خبرنگار سفارش نمود.

در خاتمه پرسید: آیا توصیه‌ای به ملت ایران ندارید؟ و آیا باز هم برای مصاحبه به خدمت شما برسم؟

او در پاسخ گفت: سفارش من این است که ملّت من به‌جای اینکه به سراغ من بیایند، به شاهنامه مراجعه کنند؛ مگر فرهنگ پویا و بی‌نیازِ ما چه واژه و لغتی را کم دارد که به بیگانگان مراجعه می‌کنند؟

بیگانگان می‌دانید یعنی چه کسی؟! یعنی اسلام! یعنی قرآن! سلام و مصاحبه و أمثال اینها لغت قرآن

است؛ اینجا قرآن شد بیگانه و آن فردوسی می‌گوید: به شاهنامه مراجعه کنید و به بیگانگان مراجعه نکنید![1]

مبارزهٔ با عرب در لباسِ لفظ است، امّا حقیقتاً مبارزهٔ با اسلام است! عرب چیست؟ عرب، عجم، ترک، هندی، فارسی، پاکستانی، انگلیسی، آمریکایی، هر کس که مسلمان باشد، مسلمان است و ذی‌قیمت! و خیلی جای تعجّب است، امروزه که مردم سطح فکرشان بالا آمده است و این عناوین باطل را دور می‌ریزند، چرا این‌قدر نسبت به این مسائل حسّاس بی‌اهمّیت هستند؟!

توطئه دشمنان اسلام بر عقیم کردن مسلمین

[واضح است و] چرا گفتن ندارد! چون این سیاستِ همان کسانی است که بعد از این اسلام و این قیام آمدند و همهٔ ما را قتل عام کردند؛ چه قتل عامی؟! به عنوان اقتصاد، به عنوان دلسوزی، به عنوان فلان؛ ای خانم، بیا لوله‌ات را ببند! تا جایی رسیده که

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر بر آراء و افکار فردوسی رجوع شود به نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۲۲۹ ـ ۲۴۵.

بعضی از افراد دانشمند و اهل تحقیق، به عنوان اینکه این کار خدمت به اسلام است، آمده‌اند و این کار را کرده‌اند؛ امّا حالا پشیمان‌اند و نمی‌دانند چه کار بکنند!

در آخر ماه صفر که آن رسالهٔ حقیر: رسالهٔ نکاحیّه، کاهش جمعیّت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، دربارهٔ نکوهش [این کار به پایان رسید]، اینها تحقیقاً یک میلیون زن و ششصد هزار مرد را عقیم کرده بودند! عقیم دائمی ها! غیر از آنهایی که به طریق دیگر...! حالا شنیده‌ام که نه، آن یک میلیون برای آخر ماه صفر بود، الآن ششصد هزار نفر به زن‌ها اضافه شده؛ یعنی یک میلیون و ششصد هزار زنی را که می‌تواند بار بیاورد و آبستن بشود و قابل بارداری است، عقیم کردند، یعنی کشتند و قتل عام کردند و از بین بردند! به چه عنوانی؟ به عنوان طرح‌ها!

می‌دانید این حرف‌ها از کجا برمی‌خیزد؟ باید آن رسالهٔ من را مطالعه کنید تا بفهمید قضیه چیست. اصلاً نخواهید فهمید مگر هنگامی‌که آن را مطالعه کنید و رموز و خصوصیّات آن سیاست را از دویست

سال پیش تا به حال، بخوانید تا بفهمید چه بلایی بر سر ما آمده است!

این اسلام و این قیام و این حیات و این امام زمان که ما می‌گوییم، آنها آنجا نشسته‌اند و به ما و فکر ما می‌خندند و می‌گویند: آقاجان! غصّه نخور، شما بنشین در خانه‌ات، ما بلایی بر سرت می‌آوریم که اصلاً نَفَس از شما بلند نشود؛ نه جوان، نه سرباز، نه بسیجی، نه کمیته‌ای و نه امثال اینها، اصلاً نطفه‌تان را برمی‌داریم، ذاتتان را از بین می‌بریم، نسلتان را از بین می‌بریم! این از این‌طرف؛ امّا آن‌طرف اسرائیل تقویت می‌شود، جمعیّتش زیاد می‌شود و... ! خصوصیّاتش در آن رساله است و اگر بخواهیم در این موضوع صحبت کنیم، از مسائل خارج می‌شویم.

حالا ای طلبه‌های ما! شما می‌دانید الآن چه موقعیّتی دارید؟! شما باید حافظ قرآن باشید، شما باید حافظ سنّت پیغمبر باشید، شما باید امام زمان را نگه دارید؛ و کاری کنید که اگر الآن امام زمان بیایند، شما را به عنوان یار و یاور وکمک‌کار بپذیرد. نه اینکه عملی بکنیم که همان عملِ رضاخانی باشد، و بعد بر روح رضاخان لعنت بفرستیم! این چه فرقی

می‌کند؟

می‌گویند: امروز در میدان زابل، مجسّمهٔ رستم را نصب کرده‌اند. این کارها چیست؟ حالا اینکه بنا بر گفتهٔ آنها، شصت میلیون تومان خرج یک مجسّمه شده، بماند! در میدان زاهدان هم نصب کرده‌اند! آخر، پسر زال بنا بر تاریخشان از ناحیهٔ سیستان بوده است! در خیابان بزرگمهر اصفهان مجسّمهٔ بوذرجُمِهر را نصب کردند! و از این به بعد خواهید دید که مدام مجسّمه‌ها نصب می‌شود.[1]

این قرآن است؟! شما که نان ندارید بخورید، شما که دارید زن‌هایتان را عقیم می‌کنید، مردانِ جوان می‌روند و لوله‌های خودشان را می‌بندند و خودشان را از جوانی و همه چیز می‌اندازند، آن‌وقت می‌آیید چه کار می‌کنید؟ به ملیّت چه کسی افتخار می‌کنید؟ آیا این نقشهٔ گلادستون نیست؟! آیا این نقشهٔ لُرد کُرزُن نیست؟! آیا آن سیاست‌ها نیست؟! فکر می‌کنید که دوباره دارند به چه قِسم می‌برند و به

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر بر علل پیدایش مجسّمه‌ها و عواقب مهلک این جریان رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۸٤.

کجاها می‌برند؟ به دست خودمان دارند می‌برند، و یک اسلامی بر سر ما آورده‌اند که دارند با همین نام، بنیاد ما را از بین می‌برند!

این آداب، کدام آداب است؟! امسال در شب اوّل زمستان، شب یلدا، وزارت معارف دستور داده بود که بچّه‌ها زودتر تعطیل بشوند تا مراسم شب یلدا بگیرند! شب یلدا چیست؟! هیچ به بچّه‌ها گفته‌اید که: شب قدر هم تعطیل کنند؟! شب بیست و سوّم ماه رمضان که الآن تعطیل نیست، تعطیل کنند؟ چرا اینها را به آداب دین و به نهج البلاغه دعوت نمی‌کنید؟! چرا به احیاء فلان شب دعوت می‌کنید؟! شب یلدا یعنی چه؟!

حالا بیایید مهرجانشان را ببینید! مهرجانی که در زمان رضاشاه چون زمینه مساعد نبود، فی‌الجمله رسمیّتی هم پیدا نکرد، و در زمان محمّدرضا کم‌کم داشتند مهرجان هم درست می‌کردند؛ امّا حالا کم‌کم به مهرجان هم می‌رسد، مثل عید نوروز که مردم را به أباطیل سرگرم می‌کنند، در مهرجانشان هم، همین‌ها خواهد بود؛ یعنی از حقایق می‌گذرند و به أباطیل می‌رسند!

عدم بقاء حکم مجتهد میّت

آیا به مرجع تقلید گذشته، عنوان عصمت داده‌اید تا اینکه ابدیّت داشته باشد؟ یا در مکتب شیعه هر مجتهدی هر فتوایی داشته باشد، برای خودش محترم است، ولی به مجرّد موت از اعتبار ساقط می‌شود؟ آیا شما در این امور به آیة اللَه دیگری که مرجع تقلید شماست، مراجعه کردید و پرسیدید نظر شما در آن فتوا چیست؟ یا نه، به همان مسئلۀ اوّل دارید عمل می‌کنید؟!

این خلاف مکتب است! مکتب امام زمان که این نیست؛ مکتب امام زمان می‌گوید که علاّمۀ حلّی، شیخ طوسی و هرکسی به مجرّد اینکه از دنیا رفت، اعتبار کلامش ساقط می‌شود؛ آن بقاء فقط برای عصمت است که رسول خدا فرمود: «إنّی تارِکٌ فیکمُ الثَّقَلین»، آن دوازده امام‌اند که از جهت قدرت و حقّانیّت، عِدلِ قرآن هستند.[1] غیر از آنها کسی عصمت ندارد، پس کلامش نمی‌تواند حجّیت داشته باشد؛ بنابراین انسان حتماً باید به اهل علمِ آن وقت

---

[1] جهت اطّلاع بر شرح و تفسیر حدیث ثقلین رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹۵ ـ ۳۰۳.

مراجعه کند و فتوایش را بپرسد.[1]

این حقیقتِ مکتبی است که انسان باید از آن تبعیّت کند؛ اگر خلاف کنیم سرمان کلاه رفته است!

شریعتی: «همانند انقلاب پروتستان باید انقلابی در اسلام بشود!»

آن‌وقت بعداً می‌آیند و می‌گویند یک انقلاب دیگر...! همان‌طوری‌که دکتر شریعتی گفته بود:

> ما تا کی عقب بمانیم؟ و همان‌طور که در رنسانس فرانسه آمدند و چنین و چنان کردند، و بالأخره با یک انقلابی، مذهب پروتستان را در مقابل کاتولیک‌ها آوردند، و مسیحی‌ها را از آن خشکی و جُمود راحت کردند؛ ما هم در اسلام باید یک‌چنین رنسانسی داشته باشیم و کاتولیک را از بین ببریم. این تحجّرها، این رمضان‌ها، این محرّم‌ها، این عزاداری‌ها، این حسین گفتن‌ها، اینها همه جمود است؛ یک رنسانسی می‌کنیم که نه رمضانی، نه محرّمی، نه فلانی... ![2]

کلام خیلی خوشگل و عامّه پسند و قابل فهم

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به رسالهٔ اجتهاد و تقلید، ص ۲۹۵ ـ ۳۱۸؛ امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۱۹.

[2] رجوع شود به مجموعه آثار دکتر شریعتی، ج ۲۰، ص ۳۲۸؛ ج ۲۶، ص ۳٦٤.

جوان‌ها است؛ ولی همهٔ اینها خلاف است![1] اگر می‌خواهید ما را به اینجاها سوق بدهید، ﴿مَّا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ﴾؛[2] و اگر می‌خواهید ما را به اسلام سوق بدهید، که اسلام چیز دیگری است.

نباید فریب خندهٔ دشمن را خورد

آخر اگر شما می‌خواهید از ملّیت و از واقعیّت ملّی خود تبعیّت کنید، چرا حرف آن داراب بزرگ را گوش نمی‌کنید که گفت:

> آقاجان! دشمن که به شما می‌خندد، عیناً مانند آن برگِ سبزِ درخت حنظل است که طراوت دارد ولی حنظل است و اگر آن را بخوری، تو را می‌کُشد؛ خندهٔ دشمن، معاهدهٔ دشمن، و راه دادن دشمن به شما این‌طوری است![3]

امروز ما باید متوجّه باشیم که دشمن از هر طرف دارد به ما حمله می‌کند! ما نباید اصول مسلّمهٔ خودمان را از دست بدهیم، أیًّا ما کان! اگر ما این‌طور باشیم، شیعه و دنبال امیرالمؤمنین و دارای مکتب

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٤٧.
[2] سوره مؤمنون (٢٣) آیه ٢٤.
[3] روضة الأنوار عبّاسی، ص ٥٥٣.

هستیم، و ما امام زمانی هستیم و آن حضرت از ما راضی و خشنود است؛ و الاّ نه!

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی *** کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است[1]

خب، این صحبت‌ها برای آقایانی بود که بایستی عمامه بگذارند! برای ما که تمام شد؛ ما ریش‌هایمان سفید شد و از بین رفتیم و فاتحهٔ‌مان هم خوانده شده است!

مرحوم حاج هادی ابهریِ ما ـ خدا رحمتش کند ـ وقتی که در مجلس می‌نشست، مجلس گرم بود، آخرِ مجلس می‌گفت: یک فاتحه هم برای من بخوانید! می‌گفتند: آقا شما که زنده هستید! می‌گفت: نه واللَه! ما زنده‌ها بیشتر به فاتحه محتاجیم! ما زنده‌ها!

حالا دیگر مسئله خیلی مشکل است که انسان بتواند مسلمان و مؤمن باشد، و تعدّی و تجاوز نکند، و شورش و انقلاب نکند، و آرام باشد و وظیفه‌اش را انجام بدهد؛ این مسئلهٔ خیلی مهم است.

---

[1] کلیات سعدی، گلستان.

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد